



دکتر قاسم حیدری نژاد
عضو هیأت علمی انتقالی از دانشکده مهندسی
سال انتقال: ۱۳۷۵

اینجانب قاسم حیدری نژاد هستم در سال ۱۳۳۰ در تهران به دنیا آمدم ولی شناسنامه من در شهر خمین صادر گردیده است. هیچ گاه در تمام عمرم به مدرسه روزانه نرفتم، نکته‌ای که یک بار در زندگی باید گفته می‌شد.

در سن ۵ یا ۶ سالگی بود که نزد پدرم خواندن و نوشتن و سواد قرآنی را یاد گرفتم تا یادم می‌آید در کارگاه نجاری پدرم، شاگردی و کارگری و استاد کاری می‌کردم، در واقع نجاری پیشه اجدادی ما بود. ناگفته نماند که علت کار کردن من نیاز مالی خانواده و نیز تفکرات مذهبی پدرم بود که معتقد بود شاید اگر به مدرسه بروم به انحراف کشیده می‌شوم. طی سالهای ۱۳۴۴ تا ۴۸ در مدت ۴ سال دوران ابتدائی و متوسطه را به صورت فشرده در قالب سالی دو کلاس (متفرقه- شبانه) طی کرده و در سال ۱۳۴۸ موفق شدم تا مدرک دیپلم خود را با رتبه ممتاز دریافت کنم. در سال ۱۳۴۸ که دیپلم گرفتم در کنکور شرکت کردم و در دانشگاه پلی‌تکنیک تهران یعنی دانشگاه صنعتی امیرکبیر کنونی قبول شدم. گرچه می‌توانستم در همه رشته‌ها بروم اما من دوست داشتم فقط در رشته مهندسی مکانیک درس بخوانم. طی ۷ ترم (چون یک ترم ما به خاطر فعالیتهای سیاسی منحل شده بود) درسم تمام شد و در سال ۱۳۵۲ فارغ التحصیل شدم. در همان سال ضمن شروع دوران سربازی، در کنکور کارشناسی ارشد مهندسی مکانیک همان دانشگاه شرکت کردم. پذیرفته‌شدگان، اولین دوره ورودی‌های کنکور ناپیوسته کشور بودند و من نیز قبول شدم و اداره نظام وظیفه و دانشگاه این فرصت را داد تا حین گذراندن دوره سربازی بتوانم واحدهای درسی را نیز بگذرانم، لذا در سال ۱۳۵۵ از پایان نامه خودم دفاع کردم.

برای اجتناب از اشتغال در شغل دولتی، کار آزاد را انتخاب نمودم. برای چند سال تا سال ۱۳۵۸ یک شرکت تأسیساتی (مکانیکی - برقی) کوچک در تهران تأسیس کردم و کارهای خودم را انجام می‌دادم. طی این مدت حتی چندین بار به بورس‌های تحصیلی دولتی مانند بورس انرژی اتمی دعوت شدم که هیچ یک از آنها را قبول نکردم. از سال ۱۳۵۸ همزمان با فرمان امام راحل برای تشکیل جهاد سازندگی، به مدت ۶ ماه در جهاد سازندگی در نقاط مرزی کار کردم. طی تابستان و پاییز سال ۱۳۵۸ به مدت پنج ماه در مناطق شهرستان اهر، کلبر و دشت مغان به صورت داوطلبی در جهاد سازندگی در بخش آبرسانی به روستاها کار کردم (بومی منطقه نبوده و زبان آذری هم نمی‌دانستم فقط دلم می‌خواست به مکانی هرچه دورتر بروم. فکر می‌کردم شاید این طور بیشتر مورد رضای خدا خواهد بود). چون زمان زیادی از آن موقع گذشته و کسی هم به من پاداش نخواهد داد، لذا گفتن این مطلب ایرادی ندارد که در این مدت نه فقط حقوق دریافت نمی‌کردم، بلکه برای غذای روزانه از جیب خرج می‌کردم، ایاب و ذهاب به خرج خودم بود، حتی گواهی انجام کار نیز نگرفتم تا امروز بخواهم ادعایی بکنم که البته اگر هم داشتم این کار را نمی‌کردم.

اواخر پاییز ۱۳۵۸ یک روز صبح راننده‌ای که هم راننده، هم راهنما و هم مترجم (دیپلماج) من بود گفت: آقای مهندس چرخهای ماشین روی محل پارکینگ یخ‌زده است. راست می‌گفت چون هر چه تلاش کردیم ماشین قابل حرکت نبود. یکی از اطرافیان محلی گفت: اینجا برای ۴ الی ۵ ماه همینطور یخبندان خواهد بود و نمی‌شود کار کرد. لذا به ناچار آنجا را ترک کرده و به تهران بازگشتم.

در این اثنا دوست خوب من یعنی آقای مهندس نادران (دکتر خسرو نادران فعلی) با من تماس گرفتند و گفتند: حالا که به تهران آمده‌ای، هوای دزفول خیلی خوب است یک سری اینجا بیا. ایشان تازه در شاخه شمالی شروع به کار کرده بود. من هم برای ملاقات با ایشان و مسافرتی کوتاه در اوایل زمستان ۱۳۵۸ به دزفول آمدم. البته هوا هم بسیار خوب بود. روز بعد باتفاق ایشان به محل شاخه شمالی دانشگاه جندی شاپور (هنوز شهید چمران نشده بود) رفتیم که روبروی پست برق اصلی اندیمشک (جنب پلیس راه اندیمشک اهواز) قرار داشت. ظاهراً این محل را تازه از اداره آب و برق خوزستان گرفته بودند البته به اضافه چند ماشین جیب و لندروور مستعمل و مقداری وسایل دست دوم دیگر. مسئول شاخه شمالی آقای زنده‌یاد دکتر عطاالله قبادیان بودند (بعدها فهمیدم مسئول شاخه جنوبی در خرمشهر هم هستند).

دکتر قبادیان فردی علمی، بسیار صادق درستکار و با پشتکار بودند. ظاهراً زمان پیش از انقلاب با درجه استادی از اتریش به ایران آمده و مشغول کار شده بودند. ایشان اصالتاً اهل سواد کوه (متولد ۱۳۱۳) هستند. بسیار پرکار بودند و برغم سن بالا یک روز خرمشهر بودند و روز بعد دزفول! پروفیسور قبادیان از اساتید برجسته کشور در زمینه علوم زمین و کشاورزی بودند که به همه نقاط ایران عشق و علاقه داشتند. محل کار رسمی ایشان دانشگاه شهید بهشتی در تهران بوده است.

آقای دکتر قبادیان مرا دیدند و سوالاتی کردند. وقتی فهمیدند من فوق لیسانس مهندسی مکانیک هستم و مدیر شرکت هم بوده‌ام پیشنهاد کرد در شاخه شمالی بمانم و به ایشان کمک ایشان بکنم که من عذرخواهی کرده و گفتم: می‌خواهم به جهاد سازندگی باز گشته و خدمتی بکنم! ایشان گفت: فکر کن به جهاد رفته‌ای و می‌خواهی مفتی کار کنی، خوب اینجا باش، خدمت بکن و پولی هم بگیر. گفتم من خانواده‌ام در تهران است و نمی‌توانم به شهرستان بیایم. گفتند: دو هفته کار کن یک هفته برو مرخصی. خلاصه مرا راضی کرد برای مدتی در شاخه شمالی دانشگاه در دزفول بمانم.

آن موقع محل اقامت ما در ساختمانی روبروی پایگاه هوایی به نام ساختمان بشارت بود. دو گروه بودیم (فکر کنم ۶ به ۵ بودیم). من مسئول تاسیس آزمایشگاه پمپ و لوله‌کشی بودم. ما همگی خود را آماده می‌کردیم تا از مهر سال ۱۳۵۹ از کنکور سراسری دانشجو بگیریم. البته تا آن زمان هم با توجه به جو کشور و نیاز منطقه، دوره‌های کوتاه مدت آبرسانی برای داوطلبان بر گزار کردیم که بسیار مورد استقبال اهالی قرار گرفت و مطالب آموزشی لازم را نیز در قالب جزوه‌هایی نوشتیم که بعداً آن مطالب در حد کتاب مورد استفاده خودمان قرار گرفت. من در ۷ شهریور ۱۳۵۹ ازدواج کردم و در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ جنگ عراق علیه ایران رسماً آغاز شد.

در اوایل مهر (چند روز بعد از شروع جنگ) با سختی بسیار و با سوار شدن به یک تریلی، از تهران خودم را به محل کارم در شاخه شمالی رساندم. همه چیز تغییر کرده بود. پس از ورود به من گفتند اینجا ستاد تخلیه شهدا شده است و شما کاری اینجا ندارید و حتی حق ورود هم ندارید لذا به ساختمان شاخه شمالی دانشگاه (که دفتر کوچکی بود) در شهر دزفول رفتیم. روزها در طبقه بالای ساختمان مثلاً حضور کاری داشتیم (واقعاً هم طبق ساعت اداری حضور می‌یافتیم) و عصرها و شب‌ها از دست موشک‌های صدام در زیرزمین همان ساختمان می‌رفتیم که اصلاً جای امنی نبود. هر کدام خودمان را سرگرم کاری از جمله تالیف یا ترجمه کتاب می‌کردیم. شاید حدود اواخر پاییز بود که نامه‌ای از دفتر مرکزی دانشگاه در اهواز آمد که قرارداد شما لغو شده است. از آقای محمدعلی مسرت که حسابدار بود و البته امور اداری را هم برعهده داشت پرسیدیم یعنی چه؟ گفت یعنی بروید پی کارت‌تان! چند روز بعد به اهواز آمده و اعتراض کردیم. گفتند: جنگ شده، کار نیست، دولت هم پول ندارد لذا قرارداد شما لغو است بروید به شهرهای خودتان! گفتیم شاید ما بخواهیم مفتی کار کنیم آنوقت چه؟ ظاهراً در آن اوج فرار افراد از منطقه، شاید حرف ما خیلی برایشان حرف بی‌ربطی می‌نمود! بعد از چند روز گفتند ما برای بررسی وضع شما هیاتی به منطقه خواهیم فرستاد. چندی بعد هیات دو نفره شامل آقای مهندس امجد و مرحوم مصدق طاهری (برادر دکتر محمدرضا طاهری در دانشکده اقتصاد در اهواز) که یکی از فرماندهان شهید سپاه خرمشهر بودند به دزفول آمدند. مرحوم طاهری فقط نگاه می‌کرد و گوش می‌داد چیزی هم نمی‌گفت اما آقای مهندس امجد سوالات زیادی کرد. بعد از چند روز به ما پاسخ

دادند که ما بیاییم اهواز و اداره امور دانشکده مهندسی را بر عهده بگیریم چون ظاهراً اعضاء هیات علمی های آنجا از محل رفته و جا را خالی کرده بودند! البته عذر ۵ نفر از اعضاء وابسته در شاخه شمالی را هم خواستند. پس از مدتی، دانشگاه تصمیم گرفت هیات علمی ها را به جاهای دیگر مامور کند که البته خیلی ها دنبال جای امن حتی تا مشهد مقدس بودند! من هم تصمیم گرفتم به سپاه مامور شوم چون می دیدم سپاه در خوزستان پادگان و قرارگاه ندارند البته سپاه هم تازه شروع به گسترش جدی خود کرده بود. طبق زیرنویس حکم هیچگونه حق ماموریتی به من تعلق نمی گرفت! پس از مدتی کار در دفتر فنی کوچکی که تازه توسط سپاه در اهواز تاسیس شده بود، و نیز پس از طراحی تاسیساتی چند سیستم کوچک، وقتی طرح اولیه تاسیسات پادگان گلف (شهید محلاتی اگر هنوز به این نام باشد) را به سپاه تهران فرستادیم؛ گفتند طراح این طرح برای توضیحات به تهران بیاید. پس از مراجعه به دفتر مرکزی سپاه در تهران و ادای توضیحات درباره آن پروژه و نحوه طراحی، علاقمند به حضور من در دفتر تهران شده و بالاخره از من خواستند به تهران بیایم و در پادگان خلیج (در خیابان پاسداران) در دفتر فنی سپاه کار کنم. این محل گویا قبل از انقلاب محل استقرار مستشاری آمریکایی ها بوده است. محل کار ما (دفتر فنی سپاه) در طبقه بالای ساختمانی در جوار آقای رفیقدوست بود که بعداً فهمیدم طبقه زیر ساختمان ما انبار مهمات بوده است! آن موقع سپاه گردان مهندسی نداشت و این دفتر در سطح خود عالی ترین در سپاه بود.

کار من سنگین بود چون باید برای ساختمان های با کاربردهای گوناگون سیستم های تاسیساتی شامل آب، تهویه مطبوع و بعضاً برق طراحی می کردم. کار به قدری پر حجم بود که من مجبور شدم بر خلاف عرف متداول که طراحی تاسیساتی باید براساس فقط موقعیت آن محل باشد، با مراجعه به اطلاعات هواشناسی طی ۵۰ سال گذشته کشور، با استخراج و متوسط گیری اندازه گیری های انجام شده، مناطق آب و هوایی مختلف کشور، اقلیم ایران را در چهار گروه دسته بندی نموده و بعد از طراحی، چهار سری نقشه تاسیساتی برای هر منطقه (شامل کل کشور) تهیه کردم. براساس جمع بندی نهایی، به ایشان این امکان داده می شد تا با مراجعه به جدولی که تهیه کرده بودم، نقشه از پیش طراحی شده و آماده برای کاربرد خاص (مثلاً پاسگاه ۳۰ نفره، آشپزخانه ۶۰ نفره و ...) را برداشته و اجرا کنند. بارها برای بررسی مناطق مختلف و تکمیل اطلاعات مرتبط با طراحی ابنیه خاص در دست اقدام، به مناطق مختلف می رفتیم که بسیار هم مفید بود و اگر حمل بر اغراق و گزافه گویی نباشد نه فقط جهادی کار می کردیم بلکه از هر مهندس مشاوری بهتر طراحی می کردیم.

خلاصه مدت یک سال در سپاه بودم. تا اینکه در سال ۱۳۶۱، از یک طرف دانشگاه که در مرحله بازگشایی بعد از انقلاب فرهنگی بود از من خواستند ماموریت را پایان داده و به دانشگاه برگردم و از طرف دیگر در سپاه هم از من می خواستند یا ماموریت را ادامه داده و یا اصلاً عضو سپاه شده و باقی بمانیم و به ایشان کمک کنیم چون می خواستند گردان های مهندسی در سپاه تاسیس کنند. بعد از مدتی کلنچار با خودم بالاخره به دانشگاه در اهواز بازگشتم.

در آنجا، در کارهای متنوعی به شرح زیر پرداختم:

الف) مدیریت گروه مهندسی مکانیک؛

ب) تدریس دروسی مانند استاتیک و دینامیک در دانشکده مهندسی؛

ج) تاسیس و ارائه آزمایشگاه پمپ و آبرسانی در دانشکده کشاورزی؛

د) مشاور رئیس دانشگاه در امور تاسیساتی در دانشکده‌های دیگر؛

آن موقع محل دانشکده مهندسی یک ساختمانی قدیمی و یک طبقه واقع در روبروی بیمارستان گلستان بود. من همچنین به عنوان مشاور تاسیساتی رئیس دانشگاه عضو گروهی بودم که ایشان را در ساخت و سازهای دانشگاه کمک می‌کردیم. با انتخاب زنده‌یاد آقای مهندس صادق نجفی بعنوان رئیس دانشگاه مسایل مختلف سر و سامان بهتری گرفت. ما آقای مهندس نجفی را قانع کردیم تا ساختمان نیمه تمامی را که قبل از انقلاب برای دانشکده ادبیات در دست ساخت بود، به دانشکده مهندسی بدهند. پس از مدتی پیگیری این واگذاری انجام شد و چون در طراحی اولیه محلی برای آزمایشگاهها و کارگاهها دیده نشده بود لذا در جوار آن ساختمان، ۶ سوله بزرگ طراحی و به صورت امانی توسط خودمان به ویژه مهندس آسوده ساخته شد تا تعداد زیادی کارگاه ایجاد شود. همچنین با نظر دیگر گروههای آموزشی (مکانیک، برق و عمران) در داخل ساختمان نیز آزمایشگاههای مناسب در نظر گرفته شد. البته با کمک تیم دانشکده مهندسی به ویژه آقای مهندس آسوده سرشوری (من هم در تاسیسات) ساخت دانشکده مهندسی به ویژه نمای آن که در نوع خود ویژه بود، به صورت امانی توسط دانشگاه ادامه یافت.

به واسطه انقلاب فرهنگی، سرفصل همه دروس به هم ریخته بود؛ نه فقط کتاب درسی بلکه استاد آن دروس را هم نداشتیم. من طی این با همه مشکلات توانستم دروس جدیدی مانند استاتیک و دینامیک برای دانشجویان رشته مهندسی مکانیک و نیز آزمایشگاه تاسیسات برقی را برای دانشجویان کارشناسی ارشد رشته مهندسی آبیاری ارائه بدهم. آزمایشگاه کوچکی هم با حمایت مهندس بینا (مرحوم دکتر محمود بینا «متوفی در ۱۳۹۱») از گروه آبیاری دانشکده کشاورزی) درست کردم تا هم به دانشجویان تحصیلات تکمیلی در یکی از دروس اصلی قسمت عملی را ارائه کنیم و هم به جهاد سازندگی در طراحی ایستگاههای پمپ برای آبرسانی کشاورزی کمک کرده و ضمن آموزش مشاوره هم بدهیم. مهندس بینا با کمک من چندین پروژه پمپاژ آب در منطقه را برای جهاد سازندگی طراحی و اجرا کردند. از دانشجویانی که با من درس داشتند فقط آقای مهندس (دکتر فعلی) سید محمود کاشفی پور را به یاد دارم.

براساس مطالب و روشهای طراحی آن کار بزرگ که در طراحی اماکن مختلف در دوران ماموریت در سپاه انجام داده بودم، کتابی تالیف کردم که برای مرکز نشر دانشگاهی فرستادم تا بررسی کرده و شاید آن را چاپ کنند. بعد از مدتی آن را برگرداندند بدون آنکه حتی لای آن را باز کرده باشند! البته حق داشتند من فرد سرشناسی نبودم، مدرک دکتری هم نداشتم و در شهرستان (اهواز) هم بودم. گرچه بعدها در سال ۱۳۸۵ همان

مطالب را تکمیل کرده و در قالب کتابی تحت عنوان "اصول و کاربرد خنک‌کننده‌های تبخیری" در حد یک هند بوک چاپ کردم که امروز بعد از سالها هنوز بسیار مقبولیت داشته و در نوع خود بی‌نظیر است.

یکی از همکاران جدید در رشته مهندسی برق که بعداً از دوستان نزدیک خانوادگی من شدند آقای مهندس شیبانی بود (مرحوم دکتر عبدالمحمد شیبانی که تا ریاست دانشگاه کردستان هم ترقی کردند و متأسفانه در حادثه تصادف در نزدیکی سنندج در سال ۱۳۸۳ در گذشتند) مرا تشویق می‌کرد برای اخذ بورس خارج از کشور اقدام کنم که من فکر می‌کردم به فرموده امام اگر جنگ بیست سال هم طول بکشد باید ما بایستیم و لذا از ارسال فرم درخواست بورس سر باز زده و اقدام نمی‌کردم. بالاخره با اصرار ایشان که با قلم و کاغذ و فرم خالی نزد من آمده بود و اصرار داشت، برای بورس اقدام کردم گرچه بعداً فهمیدم که همه برادران همکار قبل از من اقدام مشابه کرده‌اند چون شماره پرونده من با ۲ هزار اختلاف بعد از همه ایشان قرار داشت!

در سال ۱۳۶۳ با اخذ پذیرش و نیز دریافت بورس تحصیلی به آمریکا در شهر بستن در انستیتو تکنولوژی ماساچوست (MIT) رفتم. درخاتمه تحصیلاتم به مدت ۶ ماه نیز به عنوان Visiting Scientist به کسب تجربه پرداختم. در سال ۱۳۶۸ که به کشور بازگشتم و ابتدا با تشویق دکتر جعفر توفیقی در دانشگاه تربیت مدرس و نیز با تشویق دکتر علی‌اکبر صالحی در دانشگاه صنعتی شریف مدتی حق التدریس بودم ولی بالاخره به دانشگاه شهید چمران اهواز برگشتم و تا سال ۱۳۷۵ در آنجا بودم. در دانشگاه شهید چمران اهواز ما فقط در سطح کارشناسی در رشته جامدات مجری بودیم که به هیچ‌وجه با توانایی‌های به ویژه پژوهشی من قابل مقایسه نبود. لذا پتانسیل خود را صرف امور مختلفی به شرح زیر نمودم:

الف) به عنوان عضوی از گروه مهندسی مکانیک تدریس دروسی مانند مکانیک سیالات، ترمودینامیک، انتقال حرارت و درسهای گوناگون دیگر؛

ب) کارهای مدیریتی متنوعی هم می‌کردم که از آن جمله معاون آموزشی دانشگاه از سال ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۴ بود. ج) کامپیوتری کردن سیستم امور آموزشی

پس از مدتی فهمیدم امنیت اسناد و مدارک امور آموزشی دانشگاه عملاً وجود ندارد و همه امور با نظر شخصی مسئولان رده دو و سه و تاخیرهای طولانی انجام میشود لذا تصمیم به اصلاحات اساسی گرفتم. اما به قول طرف: من سلیقه‌ام آمریکایی اما پولم افغانی بود و لذا دست خالی بودم. اولین کارم کامپیوتری کردن سیستم امور آموزشی دانشگاه بود که البته پول لازم، آدم مناسب و نیز نرم افزار و سخت افزار لازم هیچکدام را نداشتم.

برای خرید نرم افزار آماده با چندین دانشگاه مطرح از جمله صنعتی اصفهان تماس گرفتیم و متوجه شدم همه عقب هستند و نوعی سرهم‌بندی می‌کنند یا می‌خواهند با پول ما نرم افزار برای خودشان بنویسند! تا آنکه یک متقاضی به نام آقای مهندس عباس جنت‌مکان (خیلی به دانشگاه خدمت کردند) با مدرک فوق لیسانس کامپیوتر دانش آموخته کشور هند برای کار (سربازی) در دانشگاه مراجعه کرد. البته رشته کامپیوتر را مجری

نمودیم لذا به ایشان باید عدم نیاز می‌دادند که به تقاضای من ایشان برای کار در حوزه معاونت آموزشی پذیرفته شد. با وی صحبت مفصل کردم و دیدم زمینه را دارد اما باید بیشتر تلاش کند. پس از استقرار در محلی مناسب از ایشان خواستم برنامه کوچکی با "فاکس پورو" بنویسد که به کمک آن بتوان دیتاهای مورد نظر (مثلاً نام، نام خانوادگی، آدرس و تلفن) را هم وارد کرده و هم اصلاح کرد. پس از یک هفته ایشان عملاً نرم افزار حداقلی را تهیه و ارائه نمود که بسیار امیدوار کننده بود. از ایشان خواستم روی نوشتن برنامه‌هایی برای امور آموزشی دانشگاه کار کند. اقدامات زیر را برای ادامه کار در دستور قرار دادم:

۱) اخذ مجوز لازم از هیات رئیسه دانشگاه برای در اختیار داشتن حق استفاده از شهریه ثابت دانشجویان دوره‌های شبانه برای پشتیبانی از هزینه‌های لازم در امور مربوطه. معاون و سیستم اداری مالی دانشگاه با این کار تا آخر مخالف بودند؛ آخر هم با تهدید سازمان برنامه و بودجه استان از من خواستند که همه موارد مالی را مسدود کرده و به ایشان برگردانم که البته من تقریباً کارهای خودم را انجام داده بودم. حتی مانده حسابها را هم با خرید کاغذ و مواد مصرفی صفر کردم. به قول خانم خورشیدی، یکی از کارمندان اداره آموزش، تا سالها هر چه کاغذ مصرف می‌کردند تمام نمی‌شد.

۲) تهیه فضای لازم (چندین اتاق در سازمان مرکزی و تشکیل مرکز کامپیوتر امور آموزشی) برای مستقر نمودن یک رابط (معمولاً خانم) از هر دانشکده برای انجام امور تایپی و وارد نمودن دیتاهای مرتبط و چاپ آنها با همان دانشکده. مشکل عمده نبودن یک سرپرست دلسوز برای این قسمت بود که سرکار خانم خورشیدی منشی با سابقه دانشکده مهندسی که بسیار توانا هم بود به علت ندانم کاری رئیس وقت دانشکده در اختیار کارگزینی قرار گرفته بود و من با کمال خوشبختی از ایشان درخواست همکاری کردم و مشارالیها هم پذیرفتند. یادم نمی‌رود ایشان در ابتدا گفت: می‌ترسم دکمه‌ای روی کامپیوتر را اشتباه بزنم و خرابکاری شود! ایشان را تشویق کردم که ادامه دهند. پس از مدتی آنقدر توانا شد که روی دست همه اپراتورها بلند شد.

۳) خرید تدریجی وسایل لازم برای یک شبکه کامپیوتری (LAN) که هر دانشکده در آن یک استیشن با پرینتر متصل برای خود داشته باشد. توضیح آنکه تکنولوژی و دانش این گونه شبکه‌های کامپیوتری در مراحل اولیه خود بود. مثلاً در حالی که سیستم عامل DOS و سرور ما پتیوم ۴۸۶ بود هر یک از استیشن ما فقط یک کامپیوتر XT۲۸۶ بود و در کل اهواز فقط یکی دو نفر از این کارها سر در می‌آوردند. نرم افزار مورد نیاز و استفاده ما ۲,۰ FoxPro تحت DOS بود.

۴) پیاده نمودن و اصلاح گام به گام روند اجرایی امور آموزشی روی سیستم کامپیوتری

د) افزایش تعداد اعضای هیات علمی

مجوزهای استخدام تعداد اعضای هیات علمی در برنامه‌های سالانه دانشگاه محدود بوده و برای توسعه مناسب دانشگاه کافی نبود لذا سراغ اداره بورس‌ها رفتیم و با رایزنی‌ها و تماس‌های مناسب ظرفیت سالانه تعداد بورسیه را چند برابر کردم (برای آینده سرمایه‌گذاری نمودم). همچنین سعی نمودم بورسیه دارای همسر هیات

علمی باشند تا پس از تخصیص بورس به فرد اصلی، همسر ایشان به عنوان همراه به خارج از کشور برود. در سالهای موفق، تعداد اعزام‌ها به ۳۰ الی ۴۰ نفر در سال رسید.

(و توسعه ظرفیت‌های پذیرش دانشجو برای توسعه دانشگاه

طبق مقررات آن زمان نمی‌توانستیم در یک رشته (مثلاً آبیاری) ظرفیت را بیش از یک بار آن هم در حد ۳۵ نفر پذیرش نماییم لذا با رایزنی‌های فراوان و به مسئولیت خودم با طرح نوبت اول و نوبت دوم (آن زمان امری جدید بود) پذیرش را افزایش دادم تا هم شاخه‌های دانشگاه رشد کرده، تعداد دانشجویان دانشگاه افزایش یافته و هم کلاس درس و ساعات تدریس لازم برای اعضای هیات علمی جدیدالورود فراهم شود. مثلاً مهندسی آبیاری نوبت اول در اهواز و نوبت دوم در ملاتانی؛ مهندسی مکانیک نوبت اول در اهواز و نوبت دوم در شاخه شمالی، الخ. به نظرم پیگیری‌های بعدی دانشگاه به واسطه اینگونه امور بود که شاخه‌های دانشگاه شهید چمران در دزفول و ملاتانی خود به دانشگاه مستقل تبدیل شدند.

در سال ۱۳۷۴ موفق شدم کتابی را تحت عنوان "مدل‌های فیزیکی و هیدرولیکی" تألیف کرده و توسط انتشارات دانشگاه شهید چمران چاپ نمایم؛ همچنین ترجمه کتابی تحت عنوان "یاتاقان و روانکاری" را در اهواز آغاز کردم اما در سال ۱۳۷۸ موفق به چاپ آن توسط انتشارات جهاد دانشگاهی در تهران شدم.

از سال ۱۳۷۵ با تشویق آقای دکتر جعفر توفیقی خودم را به دانشگاه تربیت مدرس منتقل نمودم. ابتدا مدت کوتاهی رئیس بخش مهندسی مکانیک (شامل سه گروه آموزشی) بودم. سپس برای ۴ سال از سال ۷۶ تا سال ۸۰ رئیس دانشگاه مهندسی دانشگاه بودم، از سال ۱۳۸۰ به مدت ۶ سال ضمن انجام وظایف آموزش پژوهشی دانشگاه، در وزارت مسکن مأمور شدم و در سطح معاون وزیر کارهای تحقیقاتی آنجا، از جمله مرکز تحقیقات وزارت را اداره می‌کردم. از کارهای مهمی که آنجا انجام دادیم تدوین استانداردهای اجباری، صدور گواهینامه فنی و انجام قسمتی از آموزش‌های نظام مهندسی که مغفول مانده بود، انجام شد.

در سال ۱۳۸۸ موفق شدم که رتبه استادی را کسب بکنم. در سال ۱۳۸۹ یک سال در فرصت مطالعاتی به دانشگاه پنسیلوانیا رفتم و به تحقیق و کار گذراندم. از آن پس تعدادی کتب تألیفی دارم که بسیار به آنها افتخار می‌کنم و این کتابها را به علت نیاز کشور و علاقه خودم به ارائه تجربیات تألیف کردم از جمله کتاب "مکانیک سیالات پیشرفته" است که تا حالا ۴ بار توسط انتشارات دانشگاه تربیت مدرس تجدید چاپ شده، "اصول و کاربرد خنک‌کننده‌های تبخیری" در حد یک هند بوک است، "کاربرد لوله‌های پلیمری" که رتبه اول جشنواره دانشجویی را کسب کرد، "آسایش حرارتی" کتاب دیگری است که تألیف کردم، کتاب "توربولانس" که تا حالا ۳ بار توسط انتشارات دانشگاه تربیت مدرس تجدید چاپ شده کتاب "سیالات لزج و غیر لزج" که در جهاد دانشگاهی چاپ کردیم و آخرین کتاب، "مقاومت مصالح" است که تألیف و به جامعه علمی عرضه شده است.

من کارم اصولاً با کامپیوتر هست، یعنی آزمایشگاهی نیست. لذا هر کاری انجام می‌دهم با کامپیوتر هست. بنابراین اصل کار من توسعه روشهای عددی و تحلیل خطا است؛ وقتی با کامپیوتر شبیه‌سازی می‌کنیم چقدر کار ما خطا دارد؟ کار مهمتر از شبیه‌سازی، پیش‌بینی خطای نتایج حاصل هست. شبیه‌سازی عددی جریان اغتشاشی - احتراقی سیالات با روش‌هایی مثل گردابه‌های تصادفی، المان مرزی و گردابه‌های بزرگ، شبیه‌سازی و پیش‌بینی آلودگی هوا و رفتار حریق در تونل‌های شهری، این هم زمان با نهضتی بود که احداث تونل‌های شهری - روستایی در کشور رواج پیدا کرده بود، سیستم‌های سرمایه‌گذاری ترکیبی و تلفیقی که بیشتر مختص کشور چند اقلیمی مثل کشور خودمان هست. یکی از مصارف مهم انرژی در کشورها، مصرف انرژی در ساختمان به ویژه خنک‌کنندگی و در تابستان هوای مطبوع هست. در این مورد هم کارهای بسیار خوبی مثل: بام سبز، ساختمان سبز و ساختمان با انرژی صفر هست و یکی از کارهای جدیدی که خیلی روی آن کار کردیم شبیه‌سازی بیومکانیکی است که شبیه‌سازی اندام‌های انسان هست؛ مانند: پیوند بای‌پاس در عمل قلب باز، ریه، فیستول در دیالیز و الخ.

من حدود ۱۰۰ پایان‌نامه کارشناسی ارشد و حدود ۳۰ رساله دکترا را سرپرستی نموده‌ام. حدوداً بیش از ۱۴۰ مقاله در مجلات معتبر علمی - پژوهشی معتبر دنیا، بیش از ۵۰ مقاله در مجلات معتبر داخلی و بیش از ۲۰۰ مقاله در کنفرانس‌های داخلی و خارجی ارائه شده است.

دروسی که تدریس کردم شامل: مکانیک محیط پیوسته، مکانیک سیالات پیشرفته، توربولانس، محاسبات عددی پیشرفته، دینامیک سیالات محاسباتی (CFD)، شبیه‌سازی با روش گردابه‌های بزرگ، روش اجزای محدود، لایه مرزی، تهویه مطبوع پیشرفته، مکانیک سیالات اقیانوسی و گردش اقیانوسی می‌باشد.

در تمام تحقیقاتی که در قالب پایان‌نامه و رساله‌های دانشجویی انجام داده‌ام همیشه تلاش کرده‌ام به کاربردهای در کشورم توجه داشته باشم و در اکثر موارد مسأله مورد مطالعه را هم از کشور خودم گرفته‌ام، به عنوان مثال: ما در طراحی دو تونل شهری توحید و نیایش نقش داشتیم اگرچه اینها را دیگران طراحی کردند ولی ما آنها را طراحی مجدد و شبیه‌سازی کامپیوتری کردیم و حتی سناریوهای حریق در آنها را پیش‌بینی کردیم که اگر حریق پیش بیاید چکار باید بکنیم که متأسفانه شهرداری به کارمان توجه جدی نکرد. مطالعه روی آلودگی هوای شهری: آیا می‌دانید در تهران به خاطر آلودگی هوا در سال چند هزار نفر تلف می‌شوند؟ در مورد پیش‌بینی آلودگی هوا؛ دلم می‌خواست برای تهران پیش‌بینی آلودگی هوا بکنم که متأسفانه امکانات کامپیوتری ما اجازه این کار را نمی‌داد، لذا خودمان را محدود کردیم به محوطه دانشگاه تربیت مدرس که در محدوده بین بزرگراه شهید چمران، خیابان آل‌احمد و پردیس مرکزی دانشگاه قرار دارد. همچنین دلم می‌خواست بدانم که این آلودگی هوا چه تأثیری در زندگی انسانها می‌گذارد لذا روی شبیه‌سازی ریه و بینی و اثر ذرات معلق کار می‌کردیم. طراحی و معرفی سیستم‌های تهویه مطبوع تلفیقی سیستم‌هایی که با انرژی کم کار کرده و

خنک کنندگی لازم را هم داشته باشد: ایران یک کشور چند اقلیمی هست و خنک کنندگی ساختمانها یکی از معضلات آن در تابستان بوده و اغلب دچار کمبود برق می‌شویم که به خاطر اینکه مصرف برق بالاست.

نوع ارتباط با دانشجویان

من دانشجویان را بدون اغراق مثل بچه‌های خودم می‌دانم فکر می‌کنم ما به عنوان یک فرد دانشگاهی، مانند یک فرمانده نظامی نیستیم که اسلحه داشته باشیم، بانکدار نیستیم که پول داشته باشیم، قاضی نیستیم که حکم بدیم؛ پس چه کاره هستیم؟ استاد دانشگاه هستیم. وظیفه ما چیست؟ آموزش بدهیم، کم نگذاریم و درعین حال به بچه‌های مردم طوری سخت‌گیری کنیم که چیز یاد بگیرند. آن طوری که امام فرمودند: کار ما آدم‌سازی، انسان‌سازی هست؛ سرمایه ما آدم‌های ما هستند و الا اموال و وسایل همه جا پیدا می‌شود؛ بنابراین بسیار تلاش کردم که انسان‌های خوبی را در حد توان خودم تربیت کنم که اکثر ایشان در خارج از کشور و داخل کشور استاد دانشگاه هستند، محقق هستند یا مهندسان خوبی هستند. هروقت من را می‌بینند به من اظهار لطف می‌کنند و این اظهار لطف برای من از هر چیزی مهم‌تر است.

سخن پایانی

به هر حال همه همکاران این مسیری که ما رفتیم را خواهند رفت ما نسل خاصی بودیم، نسلی بودیم که رفتیم خارج از کشور و با پای خودمان برگشتیم؛ نسلی بودیم که بدون چشم داشت کار کردیم؛ من یک زمانی خوزستان مسئولیت داشتم می‌توانستم در شرکت‌های مختلف بروم به عنوان مشاور پول خوبی بگیرم ولی عار می‌دانستم که بروم در خارج از دانشگاه کار نکنم. اینجا که برگشتم در تهران اینجا یک مدتی مد شده بود همکاران می‌رفتند این ور و این ور به صورت مشاور و کار می‌کردند به همکاری جدید می‌خواهم توصیه کنم به زندگیتان بچسبید کارتان را اهمیت بدهید ما یک وظیفه مهم داریم این طور نباشد که در خاتمه عمرمان به پشت سر نگاه کنیم و افسوس بخوریم که چرا کوتاهی کردیم؟ بیشتر به همکاران می‌خواهم بگویم انسان تربیت کنید انسان‌هایی که بروند در جامعه و اثرگذار باشند. الان فارغ التحصیلانی که با من کار می‌کردند بسیار خوشحالم که وقتی به من می‌رسند اظهار خوشحالی می‌کنند از این چیزهایی که یاد گرفتند و این برای من احساس غرور است.

بالاخره در ۱۵ بهمن ۱۴۰۱ پس از ۴۲ سال کار در آموزش عالی کشور و به عنوان استاد پایه ۴۷ بازنشسته شدم.